أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 به مناسبت اتمام ماه مبارك رمضان و ورود در ماه شوال و سایر اشهر، مناسب دیدم كه خدمت رفقا و دوستان نسبت به مسئله مراقبه و رعایت موازین، چند كلمه‌ای صحبت كنم و اهمیت این قضیه را با اینكه خود رفقا اهل مطالعه و اهل درك و معرفت نسبت به این مطلب هستند و رعایتِ لازم را در این زمینه در جهات مختلف تبعا انجام می‌دهند ولی علی كل حال به واسطه حساسیت مطلب و از دست نرفتن یافته‌هایی كه در این ماه مبارك نصیب بندگان خدا شده، بنده هم یك چند كلمه‌ای آنچه را كه از بزرگان شنیده‌ام و در تجربه با مصاحبت آنها به دست آوردم، خدمت دوستان عرض می‌كنم.

 بزرگان نسبت به مسئله مراقبه خیلی توجه و اهتمام داشتند و برعكس آنچه كه در بعضی از جاها شاید به گوشتان رسیده كه سیر و سلوك عبارت است از پرداختن به اذكار یا بیداری شب، قرائت نماز شب و اتصال به یك سلسله خاص و یك گروه مشخص و یك مكتب معین، چطور اینكه بعضی نسبت به این مسئله خیلی حساسیت به خرج می‌دهند و وقتی كه سوال می‌شود از راه، اول چیزی كه می‌پرسند این است كه سلسله شما چیست؟ مكتب شما به چه شخصی منتهی می‌شود؟ نحوه اتصال این مكتب به بزرگان و به اولیاء دین به چه كیفیت هست؟ برخلاف این مسئله، راه خدا نیاز به سلسله و مكتب خاص ندارد، نمی‌دانم رفقا و دوستان آن صحبت‌های حقیر را ظاهرا یكی دو ماه پیش بود در قزوین خدمت دوستان عرض كردم، نمی‌دانم به سمعشان رسیده یا نه؟ در آنجا مفصل صحبت كردم كه این مسئله داشتن سلسله و انتحال به یك فرد خاص، اینها اصلا موضوعیت ندارد بلكه اینها ساخته و پرداخته ذهنیات و تخیلات و توهمات عده‌ای خاص است كه به واسطه تهی بودن دست، خواستند كه با تظاهر به این مسئله برای خود دستمایه‌ای به دست بیاورند.

 راه خدا سلسله نمی‌خواهد، راه خدا انتساب به فرد خاصی نمی‌خواهد، راه خدا برای همه باز است و برای همه مفتوح است و این طریق برای همه، طریق واضحی است.

 در همین شبهای ماه مبارك رمضان خدمت رفقا عرض كردم كه ما را از خدا ترساندند و ما را از رسیدن به مقام قرب در بیم و هراس انداختند بیخود و بی‌جهت. و از خدا برای ما یك غولی درست كردند، یك ذات قسی القلب، قهار، جبار و بی‌رحم و مراقب تك تك كارها و اعمال و رفتار و اینها،

 خلاصهیك غول بی‌شاخ و دمی ترسیم كردند و در صحبت‌ها، نصائح، افراد این چنین به مردم تزریق كردند. خلاصه مردم را از یك همچنین خدایی فراری دادند و دائما در حال ترس و اضطراب نگه داشتند، كه آی آنجا نروید خدا پدرتان را درمی‌آورد، آی این كار را نكنید فردا معاقب خواهید شد، آن كار را انجام ندهید كه مورد خشم خدا قرار می‌گیرید، البته آیات قرآنی هم داریم ولی خب آیات قرآن معنای خودش را دارد و مفهوم خودش را دارد.

 حالا صرف نظر از مطالعاتی كه در این زمینه داشتم و روایاتی كه [داریم،] مثل همین چیزی كه راجع به امام زمان علیه السلام می‌گویند نقل می‌كنند كه وقتی بیاید چه می‌كند و چه می‌كند، زمین را از خون [پُر] می‌كند، آنقدر از مردم از بین ببرد كه نهرها جاری شود چه شود و این .....! همه این حرفها دروغ است، از امام زمان علیه السلام هیچ كس به ما مهربان‌تر نیست و هیچ كس دلسوزتر نیست، و هیچ كس خواهان سلامتی و حفظ دین و عافیت و بهشت ما نیست. مسئله امام علیه السلام با انسان، مسئله، مسئله ذات پروردگار است، كه می‌فرماید و نحن اقرب الیه من حبل الورید، ما از رگ گردن هم به انسان نزدیكتریم، و در حدیث قدسی دارد كه می‌فرماید كه اگر آن كسانی كه به من پشت می‌كنند، لو علم مدبرون عنی و شوقی الی زیارتهم لماتوا شوقاً، اگر این كسانی كه پشت به من می‌كنند و از من فرار می‌كنند و به دنبال كارهای خودشان می‌روند، بدانند كه چقدر من به آنها اشتیاق دارم و به نزدیك كردن آنها به خود، اشتیاق دارم، از شدت شوق خود را به هلاكت می‌اندازند و ذوب می‌شوند و غالب تهی می‌كنند.

 در ارتباط با مكتب عرفا و اولیاء الهی بنده عرض می‌كردم در همین شبهای ماه مبارك كه ما آنچه را كه از بزرگان می‌دیدیم و از صحبت‌های آنها مشاهده می‌كردیم درست عكس این حرفها بود. درست عكس آن برداشتی كه از كلمات اهل ظاهر و وعیدها و تهدیدهایی كه اهل ظاهر و مبلغین ظاهر بدون معرفت ذات باری و صفات باری و بدون شناخت واقعی از آنچه را كه پروردگار متعال در ارتباط با بندگانش دارد برای مردم مطالبی را می‌گویند كه به جای اینكه آنها را نزدیك كنند و به آن واقعیت و به آن حقیقت ارتباط نزدیك كنند، به جای آن مردم را فراری می‌دهند.

 بنده یك وقتی جایی بودم با یك فرد مسیحی، پزشك مسیحی بود، هم صحبت شدیم بعد از اینكه متوجه شد من مسلمان هستم و اینها، برایش یك اشكالاتی بود، یك صحبت‌هایی بود یك مطالبی بود. سوال كرد از ابهاماتی كه برای او وجود داشت، از مسائلی كه مشاهده می‌كرد، از مطالبی كه ..... خب امروزه چیزی پنهان نیست، از دیدگاه مردم، از دیدگاه دنیا، همه‌ی قضایا روشن است و مردم چه مسلمان‌

 و چه غیرمسلمان مطالب را از دیدگاه عقل و فطرتشان ارزیابی می‌كنند و با همان دیدگاه به یك مكتب و مذهب نگاه می‌كنند. ما نمی‌توانیم افراد را ملزم كنیم كه ابتدائا مسائل و تكالیف ما را به عهده بگیرند و بپذیرند، این غیر قابل قبول است.

 رسول خدا و ائمه علیهم السلام كه با كفار و مشركین برخورد می‌كردند برخورد آنها چگونه بوده؟ صحبت آنها چگونه بوده؟ كیفیت خطاب آنها و لحن صحبت آنها چگونه بوده؟ از اول شمشیر را به روی زمین می‌گذاشتند و بعد با آن افراد صحبت می‌كردند مثل ما؟ یا اینكه نه؟ شمشیری در كار نبود، شمشیر را در منزل خود پنهان می‌كردند، و با دست خالی با یك فرد به صحبت می‌نشستند. خیلی تفاوت می‌كند، در صحبت كردن در كیفیت القاء مطالب و تعبیرهایی كه انسان می‌آورد، خب ما همه گرفتار نفس هستیم، خواهی نخواهی نمی‌توانیم خود را از آن تعلقات و توهمات و تخیلات دور نگه داریم. وقتی كه رسول خدا صحبت می‌كرد با یك فرد، كیفیت صحبت رسول خدا در ابتدای رسالت كه دو نفر به او ایمان آورده بودند با كیفیت سخن رسول خدا در هنگامی كه از دنیا می‌خواست برود كه تمام جزیرة العرب و حتی یمن در تحت نفوذ اسلام درآمده بود یكی بود، خیلی این قضیه قابل تامل است‌ها، توجه كنید مسئله چقدر دقیق است.

 پیغمبر یك جور صحبت می‌كرد، یك جور لبخند می‌زد، یك جور خنده می‌كرد پیغمبر یك تعبیر می‌آورد، امیرالمومنین علیه السلام در وقتی كه محروم از خلافت شده بود و خلافت او را خلفای غاصب غصب كرده بودند و عدوانا حق او را گرفته بودند همانطور با یك یهودی صحبت می‌كرد كه در موقع اقتدار ظاهری، اقتدار امام علیه السلام كه اقتدار ظاهری نیست، امام علیه السلام بر نفوس و جان و ملكوت تمام عالم اقتدار دارد، نه فقط بر افراد ظاهر كه این اقتدار دو روز هست و دو روز نیست، تمام می‌شود، این اقتدار اقتدار پوشالی است، اقتدار اعتباری است، اقتدار امام علیه السلام یك اقتدار ملكوتی است، اقتدار امام زمان ارواحنا فداه یك اقتدار لاهوتی است، بر ذات همه‌ی موجودات مسلط است، چه خلیفه باشد یا نباشد، نباشد بهتر، می‌روم به كارم می‌رسم، دردسر رفت و آمد و مراجعه را دیگر من ندارم، این مسائل ظاهر است كه ما را فریفته و گول زده و از آن حقیقت به دور افتادیم كه برای این مطالب حاضر هستیم جان بدهیم و هر مسئله‌ای را مرتكب شویم و هر خلافی را به انجام برسانیم.

 امیرالمومنین علیه السلام كنار زدنش از خلافت، برایش پادشاهی بود، پادشاهی بود. از مرحوم آقا شنیدم كه فرمودند كه رسول خدا صلی اللَه علیه و آله دوران خوشی و مسرّت و ابتهاجش همان وقتی بود كه هنوز به مقام رسالت نرسیده بود، همان وقتی بود كه در غار حراء هفته‌ها و اربعینیات، چهل روز چهل‌

 روز بیتوته می‌كرد، و حضرت خدیجه سلام اللَه علیها برای آن حضرت، هر دو روز یك بار، سه روز یك بار و یا گاهی اوقات هر روز غذا می‌آورد آب می‌آورد و می‌گذاشت و برمی‌گشت و صحبت نمی‌كرد. غذا رامی‌گذاشت و برمی‌گشت. آن كسانی كه رفتند در غار حراء یا از دور مشاهده كردند خواهند فهمید كه این بانوی معظمه چه حقی بر گردن ماها دارد؟! چه حقی دارد؟! می‌شود یك همچنین چیزی تصور كرد؟ هفته‌ها از شوهر به دور و هر روز می‌آمد و برای شوهرش غذا می‌آورد و آب می‌آورد و مایحتاج را می‌گذاشت در آنجا و برمی‌گشت، از این كوه می‌آمد بالا.

 ما وقتی كه از كوه تا غار حراء می‌رفتیم خدا رحمت كند مرحوم آقا رضوان اللَه علیه را در آن سفر اولی كه ما خدمت ایشان [بودیم،] من هفده ساله بودم، یك قدری تا حالا تفاوتی داشتیم، تفاوت مختصری آن موقع تا الانمان داشتیم. آن زمانبه اتفاق مرحوم آقا و دوستانشان رفتیم غار حراء، گفتند برویم حراء، از صبح از پایین كه راه افتادیم تا آن بالا كه رسیدیم خود ما و افراد تا آن بالا رسیدیم ده لیوان آب و نوشابه و اینها خوردیم، هر نفری. دو قدم می‌رفتیم اصلا از كار می‌افتادیم، گرما، عطش آنقدر غلبه می‌كرد، در هوای گرم هم به اصطلاح بود در موقع بهار واین چیزها بود كه رفته بودیم، آنوقت این زن در تمام این مدت، پیغمبر هم كه از سر خود نمی‌آمد غار حراء، از سرخود نمی‌آمد، دستور دارد، باید بیاید یك جای خلوت، باید این جای عزلت را اختیار كند، باید در مكانی باشد كه هیچ تعلقی به ظواهر حتی تعلق به زن در آنجا راه نداشته باشد، آنوقت این بلند می‌شد هر روز، دو روز یك بار می‌آمد و به پیغمبر سر می‌زد غذا می‌گذاشت و آب می‌گذاشت و با پیغمبر صحبت نمی‌كرد و برمی‌گشت، یك كلام، سلام هم نمی‌كرد كه از آن حال درنیاید، بارها می‌شد می‌آمد، پیغمبر بیرون بودند می‌نشستند صحبت می‌كردند ولی بارها در خود غار پیغمبر در حال ذكر بود در حال ورد بود، در سجده بود، همان جا می‌گذاشت و تكان نمی‌خورد می‌دید نباید بیرون بیاورد، نباید دست بزند، نباید از آن موقعیت پیغمبر را خارج بكند و به مسائل روزمره و مطالب و اینها بپردازد. این زن یك همچنین زن بزرگواری بود كه واقعا بر تمام مسلمین حق حیات دارد حضرت خدیجه سلام اللَه علیها، عجیب بود! واقعا عجیب بود و پیغمبر هم تا آخر عمر هی مرتب یاد او را می‌كرد و هی در اوقات مختلف، از اوصاف او برای افراد و برای اصحاب مطالبی را حضرت بیان می‌كرد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند دوران خوشی پیغمبر كی بود؟ آن زمانی كه در غار حراء بود، آن زمانی كه فاصله گرفته بود و انعزال. و پیغمبر در غار حراءدر مراتبی بود كه صحبت با ملائكه مقرب توجه كنید! عبارت عبارت من نیست، عبارت آنهاست صحبت با ملائكه‌ی مقرب مانند جبرئیل را نمی‌خواست،

 یعنی حالش را می‌گرفت، در یك مرتبه‌ای بود، جبرئیلی كه برای انبیاء وحی می‌آورد و واسطه‌ی بین آنها و بین مقام تقدیر و مشیت و نزول فیض وحی بود، پیغمبر حاضر نمی‌شد از آن مرتبه‌ی ذات كه مرتبه‌ی هوهویت ذات رسول اللَه با ذات پروردگار است و در آنجا فقط یك حقیقت و یك فهم و یك شعور می‌ماند نمی‌توانست خود را نزول بدهد و با بلندمرتبه‌ترین ملك مقرب پروردگار كه ملك علم است، حضرت جبرائیل كه ملك علم است و تمام علومی كه برای همه‌ی خلائق از ناحیه‌ی پروردگار آن علوم حاصل می‌شود به واسطه‌ی حضرت جبرائیل است، قضیه چی است؟ مسئله چی است؟ نمی‌توانست پایین بیاید

 لذا ایشان می‌فرمودند وقتی كه امر به رسالت آمد كه خداوند امر كرد كه جبرائیل آمد و دستور برای رسالت داد، بسم اللَه الرحمن الرحیم‌ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ‌ العلق، ١ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ‌ العلق، ٢ و حضرت مامور شد كه دیگر در غار حراء نماند، آن دوران ساختگی و پرداختگی رسول خدا صلی اللَه علیه و آله، آن دوران به مرتبه كمال رسید حالا باید با بقای به ذات یعنی بقاء باللَه كه ذات پروردگار را با او اتحاد پیدا كرده است با آن موقعیت بیاید با مردم، نه قبلش، قبلش یك بشر است، بشر توهم دارد، تخیل دارد، سلیقه دارد.

 من الان كه دارم با شما صحبت می‌كنم براساس توهم و تخیلم دارم با شما صحبت می‌كنم، براساس نقائصم دارم با شما صحبت می‌كنم، براساس آن میزان ناقص مدركاتم دارم با شما صحبت می‌كنم، لعل اینكه صحبت من اشتباه باشد، شما باید تصحیح كنید، شاید صحبت من دارای ضعفهایی باشد، شاید در صحبت من حب و بغض‌هایی دخالت دارد و داشته باشد، كدام یك از ما از این مسئله مبرا هستیم؟ حالا فهمیدید فرق بین رسالت پیغمبر با غیر پیغمبر را؟ حالا متوجه شدید فرق بین خلافت امام علیه السلام و غیر او را؟ فهمیدید؟ یا هنوز نفهمیدید؟ ها؟ چرا؟ همه‌ی ما دارای نقص هستیم، همه‌ی ما دارای ضعف هستیم، و همه‌ی ما بر اساس مطالب و مسائلی كه به واسطه‌های مختلف و به وسائل مختلف كه چه بسا آن وسائل، وسائل اشتباه و وسائل خطا بودند ذهنیتی به یك مطلب پیدا كردیم و با آن ذهنیت داریم حالا با مردم صحبت می‌كنیم، آنوقت مسئله چطوری می‌شود؟ ذهنیتی كه من دارم از یك قضیه به واسطه‌ی مسائل و جریاناتی استكه آن جریانات جریانات اشتباه بوده، اشتباه برای من مطالب را نقل كردند، اشتباه برای من مطالب را آوردند، كیفیت بیان مسئله كیفیتی بوده كه درش غرض‌ورزی شده و من باور كردم و با این باور ترتیب اثر می‌دهم، آنوقت چه خواهد شد؟ نتیجه چه خواهد شد؟ واویلاست دیگر!

 اما پیغمبر چی؟ آیا پیغمبر هم با هر حرفی فورا عكس العمل ایجاد می‌كند؟ براساس هر گفته‌ای فورا ترتیب اثر می‌دهد؟ براساس هر نوشته‌ای در روزنامه و رادیو و تلویزیون فورا موضع انتخاب می‌كند؟ او هم مثل ماست؟ امام علیه السلام هم مثل ماست؟ ها؟ مانند ما عمل می‌كند؟ چون به ما كه وحی نمی‌شود، اتصال هم نداریم، با این فكر و اطلاعات محدود حالا بنده دارم با شما صحبت می‌كنم خب شاید اشتباه باشد، شاید غلط باشد، برداشتم برداشت اشتباه باشد، اینجاست كه اولیاء الهی فرمودند آن كسانی كه مسئولیت بزرگی را به عهده می‌گیرند حتما باید با عالم ملكوت در ارتباط باشند وگرنه هلاكت آنها و سایرین قطعی خواهد بود، قطعی خواهد بود نه احتمالی، قطعی خواهد بود.

 پیغمبر كی مبعوث به رسالت می‌شود؟ وقتی چهل سال در غار حراء بود، این نحوه، به این كیفیت، از مردم فاصله گرفته بود و به مراقبه پرداخته بود، و آنچه را كه موجب تعلقات اوست از خود دور كرده بود و در ارتباط با عالم .... البته همه همینطور هستند، هیچ جای ناامیدی نیست كه خدمتتان عرض می‌كنم، هیچ جای ناامیدی نیست، در روز عید فطر در خطبه‌های عید فطر لابد شنیدید كه چه عرض كردم، در خطبه‌های عید فطر آن دعایی را كه پروردگار از ما خواسته است كه در قنوت نماز عید فطر بخوانیم چه دعایی است؟ خدایا به هر مرتبه‌ای كه پیغمبر را رساندی ما را برسان! مسئله چی است؟ می‌گوییم اصلا ما كجا؟ ای بابا، كی رفته؟ این همه دیدیم نمی‌دانم چه شدند، این همه مسائل چه شدند؟ چرا آنطرف قضیه را نگاه نمی‌كنیم كه این سفره‌ای كه پهن شده است و این سلایی كه داده شده است این سلا سلای عام است برای همه‌ی افراد است. خدایا در هر خیری كه پیغمبر و آل پیغمبر را داخل كردی ما را داخل گردان، آنها به مقام عصمت مطلقه رسیده بودند، چرا ما نرسیم؟ چرا ما نرسیم؟ مگر حتما باید پیغمبر و امام، معصوم باشند؟ كسی دیگر مگر نمی‌تواند معصوم باشد؟ كسی مگر نمی‌تواند معصوم از خطا باشد؟

 در این صحبتهایی كه اخیر بنده نسبت به فعل اولیاء الهی دارم لابد دوستان پیگیری می‌كنند، مطالبی كه در اواخر ماه مبارك رمضان راجع به حجیت فعل اولیاء الهی بنده مطرح كردم و عرض كردم ادامه دارد، اگر خداوند توفیق بدهد خواهیم دید كه به جایی می‌رسیم كه ولی الهی فعلش مانند فعل امام معصوم است، خطا درش راه ندارد، این مطالب را تا حدودی بنده در همین جلد دوم اسرار عرض كردم دیگر كه باعث یك مطالبی شده و یك مسائلی، خب برای بعضی هضمش مشكل بوده و با این مسائل ارتباط نداشتند، عرض كردم خدمت رفقا، خدا رحمت كند همه‌ی گذشتگان را اساتید را، بزرگان را، از اساتید بنده بعضی‌ها بودند واقعا حق علم و حیات بر گردن بنده داشتند بنده سالیان سال در خدمتشان‌

 همین درسهای كلاسیك حوزوی را می‌خواندم، این مرد بزرگ كه واقعا من نسبت به ایشان ارادت داشتم و می‌توانم مدعی شوم كه بیشتر آن استفاده‌ای كه بنده كردم از همین دروس عالیه‌ی حوزه، به واسطه‌ی شخصیت ایشان بوده مرد بسیار بزرگ، مرحوم آیت اللَه شیخ مرتضی حائری پسر مرحوم آقا شیخ عبدالكریم حائری، خب این مرد، مرد بزرگی بود ولی مسئله خیلی بالاتر از این حرفهاست، جای اشكال نیست، ولی صحبت در این است كه بالاتر از هر كمالی هم كمالی هست.

 ایشان شدیدا با من برخورد می‌كرد وقتی كه من راجع به ولایت امام علیه السلام بحث پیش می‌آمد و به یك جایی می‌رسید كه خب طبعا شاید هضمش برای ایشان مشكل بود ایشان می‌گفت آخر چطور ممكن است امام علیه السلام به یك مرد بگوید كه زن خودت را طلاق بده؟ اصلا مگر می‌شود؟ اصلا امكان ندارد! چه و چه و چه، حالا بنده در صحبت‌هایی كه ادامه دارد كاملا به توضیح این مسئله می‌پردازم، نه آقا! می‌شود خیلی هم راحت مثل آب خوردن، و چطور می‌شود كه امام به یك زن بگوید باید از شوهرت جدا شوی؟ چطور می‌شود؟ می‌شود، چرا نمی‌شود؟ چرا نمی‌شود؟

 مگر پیغمبر در همان قضیه‌ی ازدواج زینب، دختر عمه‌ی خودشان با زید زینب را مجبور نكردند از طرف پروردگار بر ازدواج با زید؟ ها؟ پس این عمل باید بگوییم نعوذ باللَه حرام است! چرا؟ چون ازدواج باید با اختیار باشد، باید با علاقه‌ی دختر نسبت به آن همنشین خودش باشد، نسبت به همسر خودش باشد، و ازدواجی كه از روی اكراه باشد آن ازدواج باطل است، فرض كنید كه خب ازدواج‌هایی هم داریم كه خب به این ازدواج ازدواج فضولی می‌گویند، مثلا فرض بكنید كه یك نفر یك شخصی را به ازدواج كس دیگری دربیاورد بدون اینكه او مطلع باشد، خب صحت این ازدواج متوقف بر رضایت طرفین است، هم مرد باید امضا كند و هم زن باید امضا كند، و هر كدام قبول نكردند ازدواج باطل است، حتی یك همچنین ازدواج‌هایی هم داریم، صحت ازدواج مشروط به رضایت طرفین است، چه اكراه از ناحیه مرد باشد كه حتما او را مجبور كنند بر اینكه به ازدواج با یك زن تن دردهد، این ازدواج باطل است و همینطور اگر از ناحیه‌ی زن هم اكراه باشد، دختری مردی را نمی‌خواهد، مایل نیست، و او را مجبور می‌كنند كه باید این را انجام بدهی وگرنه تهدیدش می‌كنند فرض كنید كه به حالا مسائلی و چیز دیگر، این ازدواج باطل است درست مانند طلاق، اگر طلاقی از روی اكراه باشد آن طلاق باطل است، فرض كنید كه تهدید كنند كه اگر طلاق نگیری فرض كنید كه چه خواهد شد، نعوذ باللَه نعوذ باللَه چیزهایی انسان می‌شنود و شنیده كه ...! این طلاق باطل است و حتی اگر آن فرد تهدیدكننده بعد بیاید و این زن را بگیرد این زنا محسوب می‌شود! زنای محصنه! چون ازدواج كرده است با زنی كه طلاق باطل‌

 بوده است و هنوز این زن در عقد ازدواج آن شوهر قبل، باقی است، این باطل است‌

 اگر قرار باشد بنده اتفاقا همین مطلب را به آن مرحوم عرض كردم اگر قرار باشد بر اینكه الزام كردن مرد را به طلاق زن، حرام باشد و امام حق نداشته باشد یك همچنین الزامی را نسبت به یك شخص انجام بدهد، الزام نسبت به ازدواج هم حرام است چه فرقی می‌كند؟ چه تفاوتی دارد؟ امام بیاید به یك زنی، به یك دختری، امر كند كه باید ازدواج كنی و اگر ازدواج نكنی چه خواهی شد، جهنم خواهد شد چه خواهد شد و این به خاطر ترس از این قضیه و در این ناراحتی بیاید این مسئله را انجام بدهد، خب این چیه؟ این باطل است، در حالتی كه پیغمبر این كار را كردند و به زینب فرمودند [كه با زید ازدواج كن.] خب [زینب‌] زید رانمی‌خواست، زینب دخترعمه‌ی پیغمبر بسیار جمیل و از معاریف، با اصل و نسب و قوم و قبیله و پدرش مادرش قبیله‌اش، زید پسرخوانده پیغمبر بود، حكم غلامی را داشت كه پیغمبر او را آورده بودند و در منزل تربیت كرده بودند و بعدا به مقاماتی رسید، همان كسی كه به پیغمبر گفت من افراد رامی‌بینم و می‌شناسم، بهشت و جهنم را دارم می‌بینم، و افرادی كه در بهشت و جهنم هستند می‌شناسم، وقتی كه پیغمبر نشستند پیغمبر فرمودند خب بیش از این توضیح بده، گفت یا رسول اللَه می‌خواهی افرادی كه الان در این دور و برت نشستند بگویم كدام جهنمی است؟ كدام بهشتی است؟ پیغمبر [فرمودند] اینجا دیگر ساكت باش، بابا خرابكاری نكن، بگذار دنیا بگذرد، بگذار این مردم به كارشان بپردازند، تو از حالا كه داری پته‌ی همه را می‌ریزی روی آب، این زید همان بوده، همان بوده و در جنگ موته هم از جمله افرادی بوده كه به شهادت رسید و الان قبر ایشان در اردن، در آنجا هست چون جنگ موته آن موقع در همین اردن فعلی اتفاق افتاد كه جزو بلاد روم به حساب می‌آمده، خیلی خلاصه ...! دست پرورده پیغمبر بوده، دست‌پرورده پیغمبر بوده و پیغمبر او را خریده بودند در یك كاروانی، قضیه‌اش معروف است‌

 خب [زینب‌] نمی‌خواهد ازدواج بكند با این [زید.] خب ازدواج كه زوری نیست، الزامی نیست، ولی وقتی كه پیغمبر می‌فرمایند این حكم خداست، دیگر تمام شد، وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَه وَ رَسُولُهُ‌ همینجا آمده‌ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، آیه آیه‌ی عجیبی است، عجیب آیه است‌ وَ مَنْ يَعْصِ اللَه وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً الأحزاب، ٣٦، اصلا جای تفكر نیست. ما كان یعنی اصلا جای فكر كردن، نه اینكه انتخاب، انتخاب این است كه آدم بنشیند فكر كند اینطرف و آنطرفش را بسنجد، طرفین مسئله را ارزیابی كند بعد یك طرف را انتخاب كند، این می‌شود انتخاب، بعد می‌گوییم حالا این طرف را انتخاب كن، و ما كان یعنی اصلا جای انتخاب نیست جای فكر كردن نیست، جای تامل و صبر كردن‌

 نیست، ما كان یعنی این. ما كان لمومن و لا مومنة اذا ....، وقتی كه خدا و رسولش یك حكمی را می‌كنند نسبت به او، اختیار ندارد، ما كان لهم، تا می‌گوید باید با زید ازدواج كنی، تمام. حالا بروم پدرم را راضی كنم، مادرم را راضی كنم نمی‌دانم خاله و عمه و .....، دلشان را بدست بیاورم، رای آنها را هم بگیرم، ببینم فلان، این حرفها ندارد، چون پیغمبر آمده یعنی وقتی كه كلام رسول خدا می‌آید اختیار را می‌گیرد، وقتی كه صحبت پیغمبر می‌آید دیگر آنچه را كه ما در خود به عنوان اختیار، فكر، تامل، عقل و اینها داشتیم یك دفعه رفت كنار، شدیم خالی، خلع سلاح، تمام شد.

 شما دست یك بچه، حالا بچه‌ی سه چهار ساله باز نق و نوقی می‌كند غری می‌زند، فلان، دست یك بچه دوساله یك ساله شیرخواره، وقتی شما می‌خواهید جایی بروید، بچه گرفته اینجا خوابیده، خب نمی‌توانید بگذارید، بلندش می‌كنید با خودتان می‌برید دیگر، وقتی كه می‌خواهید ببرید از مادر می‌پرسد كه كجا می‌خواهی من را ببری؟ من نمی‌خواهم بیایم همینجا جایم خوب است! اختیار از خودش ندارد مادر هر جا بردش می‌آید، هر جا گذاشتش می‌خوابد، در هر جای قرارش داد حرفی ندارد، حالا باز بچه‌ی دو ساله سه ساله می‌گوید اینجا نمی‌خواهم بروم، آنجا اسباب‌بازی است، آنجا بهتر است، آنجا پاركش چیه، آنجا الاكلنگ، آنجا .... اما آنی كه دیگر شیرخواره است و از خود اختیاری ندارد ....، آیه‌ی قرآن این را می‌گوید ما كان لمومن یعنی بشوید یك دفعه بچه‌ی شیرخواره، تمام شد، این را مرحوم آقا می‌فرمودند، اینجور. قضیه این است. اینجور باشد آدم حالا یك جایی می‌رسد، یك طوری می‌شود مطلب، به یك مطلبی می‌رسد.

 و من یعص اللَه و رسوله حالا اگر پیغمبر و خدا آمدند حكمی را برای انسان بیان كردند و انسان مخالفت كرد چی؟ فقد ضل ضلالا مبینا، پناه بر خدا، ضل ضلالا گمراه می‌شود چه گمراهی؟ نه گمراهی مشكوك، نه گمراهی محتمل، نه گمراهی ...! مبین، شكی درش نیست، شك، مبین یعنی آشكار، روشن، یعنی چنان گمراهی می‌شود می‌گوییم آقا نگاه كن فرض كنید كه شكی در این داری دیگر؟ مثل خورشیدپیداست، اینطور گمراه می‌شود.

 خب زینب آمد به پیغمبر ایراد گرفت همین ایرادی كه ما داریم می‌گیریم ما طلبه هستیم، درس خواندیم می‌گوییم یا رسول اللَه این حكمی كه شما آوردید برخلاف حكم قرآناست، در حكم قرآن اختیار به زن داده شده، خودش می‌داند اختیار كند باید هم همینطور باشد و همینطور هم هست، ولی در اینجا پیغمبر چه می‌گوید؟ می‌گوید بله! درست است. این اختیار هست و دختر و زن بدون اراده، بدون میل نمی‌توانند شوهر كنند ولی تا كجا؟ تا اینجا، مرز دارد، اینجا به بعد خط قرمز است، وقتی كه پای‌

 خدا می‌آید پیش، خط قرمز است، وقتی كه پای من می‌آید پیش، می‌شود خط قرمز، اینها همه، وقتی كه پای امام علیه السلام، امام معصوم، می‌شود چی؟ خط قرمز، وقتی پای من و امثال من می‌آید، نخیر آقا! خط قرمز كه هیچی، زرد هم هیچی، خط سبز است، سبز، هر چی، سفید، نمی‌دانم آبی هر چی خودتان می‌خواهید دیگر، قرمز چی چی است؟ آن فقط خدا و پیغمبر و امام، راجع به ولی الهی به آن شرائطی كه ذكر شده و توضیح داده شده آن هم مثل امام است، با آن شرائط نه اینكه هر روز یكی بیاید و یك ادعایی بكند و یك فلان، اینها همه دكان و دستگاه و شعبده‌بازی است‌

 مرحوم آقا می‌فرمودند كه برای پیغمبر روز عزا آن روزی بود كه حكم رسالت پیغمبر آمد! ما خیال می‌كنیم روز پادشاهی و دیگر پیغمبر به به، دیگر چه‌ها خواهد شد، چه رویاهایی به سر خواهد برد و الان دیگر من پیغمبر هستم و همه‌ی مردم دیگر باید حرف من را اطاعت كنند و ....! نه بابا، می‌فرمودند روز عزا و مصیبت پیغمبر آن روزی بود كه حكم رسالت آمد، اقرأ باسم ...! تازه پیغمبر دید تمام شد، آن خلوت‌ها، آن عوالمی كه مرحوم آقا می‌فرمودند اگر یك ثانیه‌اش را، فقط یك ثانیه، لابد خودشان چشیدند دیگر وگرنه نمی‌گویند دیگر، حرف بیخود كه نمی‌زنند و همینطور هم بوده همینطور هم بوده، اگر یك ثانیه‌اش را نصیب یك نفر بكنند بدون آمادگی قبلی، یعنی بدون اینكه خودش دارای یك ظرفیت كذایی شده باشد، یك ثانیه‌اش را آماده كنند در آن [ (همان لحظه)] جان می‌دهد از شدت آن شعف و لذت و ابتهاج و مسرتیكه پیدا می‌كند كه هیچ لذتی نه در دنیا، نه در آخرت به گرد او نمی‌رسد، نه در دنیا نه در آخرت. خب ما همه‌ی لذات را دیدیم چیه، مسائل، خوشی‌ها، بیا و برو .....، می‌فرمودند اگر یك ثانیه‌اش را بدهند تا آخر عمر دیگر به كسی نگاهنمی‌كند، تا آخر عمر! یعنی به همان یك ثانیه مشغول می‌شود تازه آن لذت به گرد آن لذتی كه پیغمبر در غار حراء بود نمی‌رسد، آن كجا؟ آنوقت این پیغمبر باید از همه‌ی اینها دست بردارد بلند شود بیاید با كی؟ با ابوسفیان و ابوجهل و خاكروبه در سرش بریزند، شكمبه به سرش خالی كنند، با سنگ بزنند به پیشانی‌اش، به پایش، جنگ راه بیاندازد، نمی‌دانم خاكستر چه كنند، ها؟ این پادشاهی است؟ اگر من و شما بودیم این پادشاهی را قبول می‌كردیم؟ قبول می‌كردیم؟ این دیوانگی است، این دیوانگی است كه یك نفر بلند شود بیاید بدون امر الهی، پیغمبر خب دارای امر بوده، آن مقام امر خدا جداست خب بالاخره آن حساب خودش دارد، نه او را مختار بكنند.

 یك دفعه من با چند تا از رفقا صحبت می‌كردم، گفتم حالا یك امتحانی كنیم بنشینیم حرف بزنیم، دیگر حرفی نداشتیم برای گفتن این آمد، گفتم رفقا یك سوال از شما می‌كنم، اگر آمدند، همین فردا، همین امشب، شما رفتید در منزلتان بالاخره آدم می‌نشیند فكر و خیال به سرش می‌زند دیگر، فكر و

 خیال می‌زند، آدم بیكار فكر و خیال می‌زند و بعضی از اوقات بدك هم نیست، اگر آمدید در منزل و دیدید كه نامه‌ای آمده فرض كنید كه از یك جایی، یك موقعیتی، فلان، كه آقا ما شما را برای مسئولیت كشور، حالا بالاترین مسئولیت، هر چی هست، ما شما را انتخاب كردیم، و از فردا شما بیایید و این مسئولیت را بپذیرید، گفتم شما چی كار می‌كنید؟ گفتم آنی كه در دلتان است می‌خواهم بهم بگوییدها، مراعات آقا و حضرت آقا و اینها را بگذارید كنار، آنی كه هست بگویید، همه نگاه می‌كردند گفتند آقا هر چی خودت گفتی، گفتم اگر به من باشد همین امشب می‌گذارم می‌روم آنطرف دنیا كه عرب نی بیندازد، به صبح نمیگذارم [كه‌] مسئله به صبح برسد، صبح بلند می‌شوید آقا را دیگر نخواهید دید! ابدا! اگر بخواهد این مصیبت و این قضیه بخواهد [انجام شود.] حالا تكلیف الهی یك مطلب دیگر است. بله! اگر انسان از ناحیه‌ی پروردگار مكلف باشد نه خودش را گول بزندها، خیلی فرق می‌كند، یك وقت ما خودمان را مكلف می‌كنیم، این فرق می‌كند، یك وقت نه، از ناحیه‌ی پروردگار مكلف باشد آن یك مطلب دیگر است. آن می‌شود چی؟ آن می‌شود همین مصداق شعر حضرت حافظ شیرازی رضوان اللَه علیه كه فرمود چی؟ من كه ملول گشتمی، ملول یعنی همین، یعنی همین دیگر، یعنی یك ثانیه‌اش را، یك ثانیه‌اش را كه مرحوم آقا می‌فرمودند پیغمبر به دنیا و لذات آخرت نمی‌داد حالا باید بلند شود چی؟ بیاید با این آدم‌ها دربیفتد.

 ندای اشهد ان لا اله الا اللَه و اشهد ان محمدا رسول اللَه را باید به گوش اینها برساند، ندای قولوا لا الا اله اللَه تفلحوا را به گوش كی؟ آن افرادی كه تا ثریا انانیت و فرعونیتشان بالا رفته، شصت سال سروری كرده، شصت سال زمام‌داری كرده، شصت سال در مسائل نفسانی و در دنیا غوطه خورده، مگر قبول می‌كند؟ كادود راه می‌اندازد، آنوقت این پادشاهی است؟ این را بهش پادشاهی می‌گویند؟ كی این را می‌فهمد؟ خواجه‌ی شیراز، حافظ خوب فهمیده این را، خدا رحمتش كند خدا رحمتش كند، می‌گویدمن كه ملول گشتمی از نفس فرشتگان، ملائكه‌ی مقرب، جبرائیل، روح الامین، بالاترین ....، ملول دارم می‌شوم، نمی‌خواهم اصلا قیافه‌شان را ببینم، در یك فضایی هستم در یك عالمی هستم كه نزول از آن عالم و صحبت با جبرائیل برای من موجب مصیبت است! در سرم باید بزنم، آنوقت این آدم می‌آید قال و مقال عالمی می‌كشم از برای تو، تمام این دنیا را به دستش می‌سپارند می‌گویند حالا ببر، اوه اوه! یكی دو تا سه تا چهار تا.

 یك وقت كربلا بودیم، در همان سفری كه با مرحوم آقا بودیم، یك روز نشسته بودیم، مرحوم آقای حداد رو كردند به مرحوم آقا گفتند خب آقا سید محمد حسین رفقا چند تا شدند؟ رفقایت چند تا

 شدند؟ مرحوم آقا گفتند كه آقا یك ده دوازده تایی فعلا هستند، ده دوازده تا؟ فرمودند آقا سید محمد حسین خدا سرت را سلامت بدارد دوازده تا برداشتی به عهده گرفتی؟ ده دوازده تا؟ البته اواخر عمر مرحوم آقا را ندیده بودند كه سفره را انداخته بودند شرق و غرب عالم را دعوت كرده بودند! آن موقع جای آقای حداد خالی بود، بیاید ببیند كه چه خبر است؟ اوضاع چه خبر است؟ ده دوازده تا! خدا سالمت بدارد سرت را چیز بكند و خدا خیر بهت بدهد.

 آنوقت این پیغمبر باید بیاید تمام خلائق را تا روز قیامت! یعنی الان كه ما در اینجا نشستیم داریم با هم صحبت می‌كنیم الان مسئولیت من و تك تك شما، آن موقع به پیغمبر واگذار شد، الان ما تحت نفوذ و سیطره‌ی رسول اللَه هستیم، و هر قدمی كه شما برمی‌دارید در اراده او دارد انجام می‌شود البته توسط فرزندش و ولی‌اش، امام زمان عجل اللَه تعالی و فرجه الشریف، فرقی نمی‌كند همه اینها برگشتش به پیغمبر است، تمام افراد در تحت سعه‌ی وجودی پیغمبر حركت می‌كنند والّا شما یك لا اله الا اللَه نمی‌توانید بگویید، قدرت ندارید بگویید.

 آنوقت این پیغمبر بیاید خوشی كند؟ بیاید با این مردم خوشی كند؟ حالا ببینیم ما چقدر از قافله عقب هستیم؟ چقدر پرت هستیم؟ ها؟ كه سرمان را به چه چیزها مشغول كردیم، گفتم دیگر، یك مقداریش را گفتم. مرحوم آقا می‌فرمودند شیعه‌ی امیرالمومنین اگر پایش را جای پای امیرالمومنین بگذارد و اطاعت كند از همانها، امیرالمومنین او را می‌برد در همان جایی كه خودش هست، این كلام، كلام كیست؟ كلام یك ولی الهی است كه ما خطا و اشتباه و غفلت و نسیان را در او نمی‌دهیم احتمال خطا ندارد، و آثارشان هم چی؟ پیداست‌

 عرض بنده در همین مسئله در اینجا این بود كه بعد از ماه مبارك رمضان، مرحوم آقا برای رفقا و دوستانشان صحبت می‌كردند، و صحبت هم در قضیه‌ی مراقبه بوده، و می‌فرمودند كه آن حالاتی كه در ماه مبارك پیش آمده، آن حالات را به واسطه‌ی كثرات از دست ندهید، یعنی به واسطه‌ی ارتباطات، غفلت‌هایی كه پیدا می‌شود برای انسان، و بی‌توجهی‌هایی كه پیدا می‌شود، صحبت‌هایی كه ممكن است با افراد باشد، كارهایی كه انجام می‌دهد تخیلاتی كه برای انسان پیدا می‌شود، آن حالات را از دست ندهد و بلكه می‌فرمودند بعد از ماه رمضان انسان باید مراقبه‌ی خودش را بیشتر كند، دقت خودش را بیشتر كند، دقت بیشتر داشته باشد، نگذارد توهم و تخیل به او راه پیدا كند، نگذارد آن انگیزه‌های نفسانی در قالب تكلیف، دقت می‌فرمایید چی می‌خواهم عرض كنم، آن انگیزه‌های نفسانی كه مخفی است در نفس ما، در آن صندوقچه‌های تودرتوی نفس ما مخفی است در قالب تكلیف و در قالب وظیفه‌ی شرعی‌

 بیاید وخودش را به انسان عرضه بدارد، مواظب باشد.

 و این را می‌فرمودند ان الشیطان یجری من بنی آدم مجرا الدم، همانطوری كه خون فقط اختصاص به آن شاهرگ‌ها و آئورت و فلان و این حرفها كه ندارد، آن شریان‌های اصلی وظیفه‌ی رساندن خون را به سایر مواضع و مویرگ‌ها و اینها دارند، شما وقتی كه توجه كنید می‌بینید كه این خون با آن ظرافتی كه دارد، با آن لطافتی كه دارد، آنچنان مرموزانه و آنچنان بی‌سر و صدا وارد این رگ‌ها و این شریان‌ها و این رگهای فرعی و سپس به رگهای كوچك‌تر و همینطور به مویرگ‌ها می‌رسد كه در تمام سلول‌های بدن، شما از این خون رد پا پیدا می‌كنید همین الان یك سوزن بردارید سر سوزن مگر چقدر است؟ چقدر این سر سوزن قطر دارد؟ سر سوزن را بردارید به این دستتان بزنید می‌بینید قرمز شد، این آمده تا اینجا! تا سر سوزن آمده، تمام بدن را گرفته، تمام دایره‌ی پوست را گرفته، پیغمبر فرمودند وقتی كه شیطان می‌آید جا باز می‌كند، در همان اول كه می‌آید نمی‌آید یك دفعه همه جا را بگیرد اول می‌آید و برای انسان یك ذهنیتی به وجود می‌آورد، اگر انسان به آن ذهنیت ترتیب اثر داد دایره‌ی نفوذ و ورود خودش را عمیق‌تر می‌كند، اگر انسان به دنبال آن تفكر و تخیل و توهم رفت، باز دوباره بیشتر جا باز می‌كند، همینطور هی می‌آید می‌آید، روز اول، روز دوم، روز سوم، انسان هی احساس می‌كند كه نسبت به پذیرش حق، این معیار است، هی دارد سنگینتر می‌شود.

 روز اول اگر می‌گفتند آقا این كار را نكن، چشم! حضرت آقا هر چی بگویی گوش می‌دهم، حضرت آقا! اینها همش اعتبارات است و همش زیادی است، [همان آقای فلان كافی است.] خب حالا، هر چه بفرمایید چشم، خیلی راحت اما وقتی كه روز دوم شد، اگر آقا به من این را گفت چی بگویم؟ ها! این مثل روز اول نشد، ببینید یك خرده شیطان آمده چی؟ ها یك خرده آمده داخل شده، ولی همش را نگرفته همه‌ی قلب را هنوز نگرفته، می‌گوید نه! وقتی كه باشد خب باید گوش بدهیم دیگر، باید اطاعت كنیم دیگر، این كه باید گوش بدهیم یعنی هنوز یك خرده باز است هنوز جا هست، هنوز پر نشده، ولی روز سوم كه می‌شود، یك مقداری كه ارتباطات بیشتر می‌شود یك مقداری تلفن‌ها بیشتر می‌شود، یك مقداری صحبت‌كردنها بیشتر می‌شود یك دفعه فرض بكنید كه برای انسان، می‌شود یعنی به من بگویند آقا این كار را بكن؟ ببینید! می‌شود؟ یك خرده بیشتر آمده جلو، اما اگر ....، به یك جایی می‌رسد، به یك جایی انسان می‌رسد كه اگر گفتند بكن می‌گویند به چه دلیل؟ ها! تمام شد، این دیگر رسید به چی؟ به تمام این پوست رسید، تمام را دیگر گرفت، هر جا را سوزن بزنی قرمز می‌شود، قرمز می‌شود.

 می‌فرمودند شیطان یواش یواش می‌آید خزنده خزنده، خیلی‌ها هستند. چرا مرحوم آقا

 می‌فرمودند كسانی كه متصدی یك مسئولیت می‌شوند حتما باید با ولی خدا در ارتباط باشند؟ برای چی؟ برای همین، برای همین است. نباشد اول یك وضعیتی دارد، یك جور قضاوت می‌كند، باید اینطور كرد، باید آنطور كرد، یك دفعه آدم می‌بیند ا! اینی كه شش ماه پیش راجع به فلان مطلب این حرف را می‌زد الان حرفهایش عوض شده، یك جور دیگر دارد حرف می‌زند، یك برداشت دیگر می‌كند، آدم می‌گوید نكند اصلا ...؟ بعد نگاه می‌كند ا! فلان مسئولیت را قبول كرد! خب معلوم شد، این كه آن روز اول دارد این را انجام می‌دهد و این قضاوت را می‌كند، از آن فضا بیگانه است، در یك موقعیت بیگانگی دارد الان نسبت به این مطلب قضاوت می‌كند ولی وقتی كه كم كم رفت و رفت و رفت و بدون توجه به حالت اولیه و بدون مراقبه و محاسبه و هی خود را ارزیابی كردن و حالت خود را نسبت به حالت قبل سنجیدن، همینطور برود جلو، كم كم نفس او با نفس آن فضایی كه در آنجا قرار دارد یكی خواهد شد، یكی می‌شود، وقتی یكی شد دیگر خودش جزوی از آن فضا و موقعیت می‌شود، جزوی از آن مورد خلاف قرار می‌گیرد، لذا می‌فرمودند برای همه‌ی ما، در همه‌ی زمینه‌ها، و در همه‌ی موارد، شرط اول محاسبه و مراقبه است، هر روز خودمان را بسنجیم نسبت به حالمان در روز گذشته، پیشرفت كردیم یا نه؟ آن موارد ضعفی كه از آن موارد، شیطان می‌تواند وارد شود آن موارد را ارزیابی كنیم خودمان را در قبال آن موارد بسنجیم، این را می‌گویند مراقبه. اگر احساس كردیم یك قدری كسالت پیدا كردیم، برگردیم. انسان می‌تواند در خودش دگردیسی ایجاد كند، در خودش می‌تواند و این خودش یك بحث خیلی مهمی است انشاللَه اگر بنده توفیق پیدا بكنم در اواخر حدیث عنوان بصری راجع به سلوك قلبی كه چطور انسان می‌تواند خودش، خودش را تغییر بدهد، بدون اینكه نیازی به كس دیگری داشته باشد اگر البته كس دیگر به عنوان رفیق خب ممكن است دستگیری كند راهنمایی كند، استاد اگر باشد می‌تواند مطلبی را عنوان كند، در غیر اینصورت خودش می‌تواند.

 یك وقت من از مرحوم آقا سوال كردم كه آیا شما این مطلب را كه انجام دادید آیا این را از استادتان پرسیدید؟ ایشان فرمودند مگر هر چی را باید از استاد پرسید؟ همچین با خیلی حالت تشر، مگر هر چی را انسان باید از استاد بپرسد؟ برای من خیلی عجیب بود! این كار كار مهمی بود، كار خیلی كار مهمی بود ایشان می‌فرمودند ما جلوتر از آنچه كه استادمان به ما امر كند خودمان حركت می‌كردیم، جلوتر می‌رفتیم، خودمان خودمان را ارزیابی می‌كردیم، و خودمان خودمان را در قبال مطالب استاد عرضه می‌داشتیم و نسبت به آنچه .....، خدا هم چی كار می‌كند؟ كمك می‌كند، آن مطلب حق را القا می‌كند، خدا كه آنجا بیكار نشسته وقتی ببیند یك بنده ....، اما اگر نه! ما برای خودمان جای خالی باقی‌

 بگذاریم، و نسبت به مطالب برای خود حساب باز كنیم خدا می‌اندازد افسار را گردن خودمان، حالا برو ببینم كجا رفتی؟ برو ببینم كی پیدایت می‌كند؟ این می‌آید می‌آید تا یك جا می‌ایستد و در آنجا دیگر بازگشت خیلی سخت است، بازگشت خیلی مشكل است.

 لذا بعد از ماه مبارك یك مقداری كار ما حتی سنگین‌تر می‌شود چون در ماه مبارك خب انسان روزه می‌گیرد خود روزه بزرگترین وسیله و عامل برای حركت است، مثل یك ماشین می‌ماند كه شما بیندازید در سرازیری، دیگر بنزین نمی‌خواهد، فقط باید هی بهش ترمز بزنید اینور و آنور نرود، ماشین سرازیری بنزین نمی‌خواهد، بعد از این نه! ماشین افتاده حالا توی جاده‌ی صاف یا اینكه سربالا، حالا دیگر بنزین می‌خواهد، دنده می‌خواهد، نمی‌دانم چه می‌خواهد، اینجا جای مراقبه و سعی و كوشش هست، تا اینكه انسان كم كم كم كم به جای نفوذ شیطان به تمام قلب و سراسر وجود تبدیل بشود به نفوذ رحمان در شراشر وجود، وقتی كه تمام وجود انسان از وجود نورانی پر شد دیگر آنوقت جایی برای شیطان و وسوسه شیطان باقی نمی‌ماند. آنجا دیگر مقام امن است، مقام اطمینان است و همانجایی است كه خود شیطان عرضه می‌دارد كه‌ قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ‌ ص، ٨٢ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ‌ ص، ٨٣،

 پس بنابراین باید خیلی دقت كنیم و متوجه این مسئله باشیم كه سیر و سلوكی كه می‌گویند ذكر و ورد و نماز شب و اینها، این بخشی از این مسئله است، مسئله‌ی مهم در سیر و سلوك مراقبه است، ما حرف را زدیم و مطلب را خدمت رفقا عرض كردیم، فقط مراقبت، بدون مراقبه نماز شب فایده‌ای ندارد، فایده‌ای ندارد، بدون مراقبه ذكر فایده‌ای ندارد، آن كسانی كه بعد از حیات مرحوم آقا دچار مسائلی شدند و انحرافات و اینها، اینها كسانی بودند كه بعضی از اینها شب تا صبح نماز می‌خواندند، ذكرهای دو ساعته و سه ساعته می‌گفتند، سجده‌های كذا و طویل می‌كردند ولی در همان موقع در زمان حیات مرحوم آقا من می‌دیدیم یك چیزی توش هست، یك مسئله‌ای هست، ذكر می‌گوید و به این ذكر دلخوش است، نماز شب می‌خواند و به این نماز شبش خوش است، او را حركت نمی‌دهد، او را در همان مرتبه‌ایكه هست تثبیت می‌كند، معنای تثبیت یعنی میخكوب شدن. دیگر نمی‌تواند راه برود و ای كاش نمی‌خواند، اینگونه افراد نخوانند و این اعمال را انجام ندهند.

 آن مسئله‌ی مراقبه بسیار مسئله‌ی مهمی است، نسبت به رفتار نسبت به افكار و نسبت به تخیلات نسبت به محبت‌ها، نسبت به بغض‌ها، نسبت به مسائلی كه انسان با آنها درگیر هست. همیشه مرحوم آقا می‌فرمودند خودتان را مانند آن روز اولی فرض كنید كه آمدید اینجا، ها؟ این فكر خوبی است‌ها! خیلی‌

 معیار خوبی است، می‌فرمودند خودتان را مثل همان روز اول بدانید، كسی كه می‌آید آن روز اول چه حالی دارد؟ توقعی دارد؟ نمی‌دانم امر و نهی دارد؟ خیالی دارد؟ من حالا كی هستم؟ آمدم دو سال، سه سال، جایی گرفتم [و] موقعیت ...؟ نه، آمده همینطور دارد نگاه می‌كند، می‌گوید چه امر می‌فرمایید؟ چه كار كنم؟ خالی است چیزی نیست‌

 تمام بدبختی ما این است كه هی می‌آییم جلو می‌آییم جلو، به جای اینكه آن روز اول را بیشتر تقویت كنیم هی آن روز اول را پس می‌زنیم، و به دور می‌اندازیم و روزهای بعد را جایگزین می‌كنیم. فرعونیت از اینجا شروع می‌شود، نمرودیت از اینجا شروع می‌شود، انانیت از اینجا شروع می‌شود، از همین‌جا، اما اگر از روز اول قضیه ....،

 قضیه را دارید دیگر؟ مولانا راجع به سلطان محمود و عیاض كه بهش گفته بودند كه این می‌رود در یك اتاقی نمی‌دانیم چه كار می‌كند، در را می‌بندد، راه نمی‌دهد توطئه می‌كند، یك روز بلند شد آمد یك دفعه رفت تو، در را باز كرد و یك دفعه دید عیاض گرفته نشسته، نمی‌دانم آفتابه و آن چیز شبانی را گذاشته جلویش و آن پوستین و چیز پشمینه‌ی چوپانی‌اش را تنش كرده و گرفته نشسته، گفت چرا اینطوری كردی؟ گفت من نمی‌خواستم به شما بگویم حالا دیگر شما آمدید و خودتان مسئله را متوجه شدید، گفت من احساس كردم و احساس می‌كنم در این ارتباط با شما و در این لطفی كه شما در حق من دارید و شما مرا به این مرتبه رساندید و در كنار خودت نشاندی و امر مرا بر همه‌ی امر امراء لشگر و ارتش ترجیح دادی و حرف من را بر حرف همه‌ی افراد برتری دادی، من دیدم كه نفس من دائما در حال وسوسه و تفكر و توهم است و دارد برای خودش جا باز می‌كند، تو در كنار سلطان محمود نشستی، اینقدر این تو را دوست دارد كه بر فلان امیر ارتش كه فرمانده ارتش هست دارد تو را تفضیل می‌دهد، و می‌دیدم تمام اینها به واسطه‌ی لطف و محبت توست وگرنه من همان چوپانی بودم كه قبلا بودم دیگر، اینها همین، این آفتابه‌ی من است، این هم چوب من است این هم این پشمینه‌ای كه بر دوش می‌انداختم، من همان هستم، همه‌ی وجود من را تو گرفته‌ای، من از خود وجود ندارم، من نمی‌خواهم این وجود خودم را فراموش كنم، برای اینكه شیطان بر من غلبه نكند، نفس بر من غلبه نكند خب چقدر آدم بافهمی بوده‌ها، چقدر آدم بافهمی، اینها به درد سیر و سلوك می‌خورند، اینها برای اینكه غلبه نكند هیچ راهی بهتر از اینكه خود را در آن موقعیت اول، هر روز نیاورم بارك اللَه عجب آدم خوبی بود هر روز یك ساعت می‌آیم می‌نشینم یا هفته‌ای دو سه روز، می‌آیم می‌نشینم، كاملا قشنگ، می‌پوشم، فكر می‌كنم، چوب را می‌گذارم جلو، آفتابه هم آنجا، كیسه‌ی نان هم آنجا، آها! این من هستم، همانم دیگر،

 روز اول، خودم را می‌برم روز اولی كه آمدم توی این دربار، مورد لطف تو قرار گرفتم، می‌برم آنجا، هر روز كارم همین است، و لذا همیشه من همان چوپان هستم حالا تو می‌خواهی هر چه من را اكرام بكن بكن، حرف من را بر حرف همه ترجیح بده، هر طوری كه می‌خواهی من را مورد اكرام خودت قرار بدهی، من خودم را گم نكنم.

 مرحوم آقا می‌فرمودند از شاگردان ما آن كسی رند است كه روز اول خودش را هیچ وقت فراموش نكرده باشد، آن است. به این چهار سال بودن و ده سال بودن و آقای حاج آقا فلان و بالا نشستن و به اینها نیست، رفقا خدمتتان عرض می‌كنم، بنده همه‌ی اینها را دیدم، همه‌ی اینها كشك است، همه‌ی اینها بی‌خود است، همه‌ی این آقای فلان، نمی‌دانم شما امروز منبر بروید، شما درس فلان بروید، آقا رفته منبر بنده پایین نشستم، دارند با هم می‌گویند عجب! ببین آقا امروز را گفته فلانی برو منبر، اصلا درست دو نقطه‌ی مقابل، گفته فلانی برو به این چه ربطی دارد؟ آقا گفته، نشان به آن نشان بعد از یك مدتی همین آقا به این گفتند دیگر در اینجا منبر نروید، قضیه چی است؟ نباید آدم یادش برود، روز اول، روز اولمان را هیچ وقت فراموش نكنیم، حالا همین حرف را خدا دارد به پیغمبر می‌زند، این می‌شود یك مبنا و دستور سلوكی دیگر، كه مرحوم آقا دادند، شما این را در قرآن پیدا می‌كنید، كجا؟ بگویید دیگر، بحمدلله شما همه اهل فهم و مطالعه و اینها هستید دیگر، در سوره چی؟ و الضحی.

 در قرآن دو تا سوره است كه باید با هم خواند یك سوره حساب می‌شود یكی سوره‌ی و الضحی و الم نشرح، یكی سوره‌ی فیل و قریش، ایلاف قریش‌

 وَ الضُّحى‌ الضحی، ١ وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى‌ الضحی، ٢ ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى‌ الضحی، ٣، بعد چی؟ أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى‌ الضحی، ٦، این حرف را خدا به پیغمبر كی دارد می‌زند؟ در آن وقتی كه او را به مقام پیغمبری رسانده است، می‌گوید ای رسول من روز اول یادت نرود، به پیغمبر دارد می‌گوید أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى‌ الضحی، ٦ قبل از اینكه به دنیا بیایی پدرت از دنیا رفت، عبداللَه، یتیم بودی، فاوای، تو را در حفظ و حراست خودش قرار داد، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ الضحی، ٧، این عجیب است! تو گمراه بودی ما دست تو را گرفتیم! شما لابد تعجب می‌كنید ا! پیغمبر گمراه بود؟ خب بله، اگر عنایت خدا با پیغمبر نباشد، اگر همانطوری كه امیر المومنین علیه السلام نسبت به پیغمبر فرمودند كه بزرگترین ملك مقرب خدا را، از هنگامی كه [پیامبر] از شیر مادر گرفته شد، مامور كرد خداوند كه دست او را [ (یعنی پیامبر)] بگیرد و آداب عبودیت و صعود به مراتب كمال را به او نشان بدهد و بیاموزد، اینها را امیر المومنین علیه‌

 السلام می‌فرماید قرن اللَه فتم اللَه سبحانه اذ بعث اشرف اعظم ان ملائكة، كه اعظم ملائكه را خدا فرستاد كه دست پیغمبر را بگیرد، این كار را بكن، این كار را نكن، این اشتباه است، آن غلط است، آن صحیح است، اگر این كار را نمی‌كرد پیغمبر چی كار می‌كرد؟ مثل بقیه‌ی بچه‌های دیگر در كوچه می‌رفت توپ بازی می‌كرد، سنگ توی شیشه‌ی مردم می‌زد، نمی‌دانم دنبال همدیگر، همه‌ی بچه‌ها چه كار می‌كنند؟ همین است دیگر، بچه‌های دیگر چطوری هستند؟ خب پیغمبر هم مثل همه‌ی آنها، ما خیال می‌كنیم نه، آن پیغمبر از همان اول كه به دنیا می‌آید یك وضعیت خاص در یك متریال و یك موقعیت خاص و به طور كلی فیزیولوژی خاص خواهد بود كه خونش فرق می‌كند، گلبول‌های قرمز و سفیدش فرق می‌كند، پلاسمایش فرق می‌كند، مغزش فرق می‌كند، رگهایش فرق می‌كند پوست و .....، مثل همه، پیغمبر هم گلبول سفید و قرمز و زرد و سیاه و نمی‌دانم فرض بكنید آبی و بنفش داشت و نمی‌دانم مغزش اینطور بود و بدنش اینطور بود و خصوصیاتش اینطور بود، همه مثل همه بود، تفاوتی نداشت، آمد خدا، دستش را گرفت. آمد یك به یك، مكارم اخلاق را از همان دوران طفولیت به پیغمبر آموخت.

 وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ الضحی، ٧، اگر ما آن ملك را نمی‌فرستادیم و دست تو را نمی‌گرفت تو چی بودی؟ تو هم مثل بقیه‌ی بچه‌های كوچه بودی دیگر، دنبال همدیگر می‌كنند سنگ می‌زنند این در سر آن [می‌زند و ...]، نمی‌دانم آن چی، مثل آنها بودی دیگر وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى‌ الضحی، ٨، تو را بی‌نیاز كرد و تو را از مسائل بی‌نیاز كرد، بعد در ادامه‌ی سوره كه تمام می‌شود تا می‌رسد به آن سوره‌ی بعد، الم نشرح لك صدرك، ما سینه‌ی تو را باز كردیم برای معارف، تو اندازه‌ی یك فندق بودی الان تمام ماسوی اللَه را در سینه‌ی خودت جا دادی، یعنی خدا را بگذاریم كنار، هر چه خدا خلق كرده و خلق خواهد كرد تا خدا خدایی می‌كند همه در نفس پیغمبر است، این دست من را همه می‌بینید؟ این برای من مبهم كه نیست؟ ها؟ مبهم كه نیست. این انگشت‌های من، وضعیت من، تمام ما خلق اللَه از اولی كه خدا خلق كرده تا آن آخری كه خدا خدایی می‌كند اینجوری است برای دست من، كی این كار را كرد؟

 ما، الم نشرح لك صدرك، ما سینه‌ی تو را باز كردیم برای اینكه تمام ماسوی اللَه را بتوانی در سینه و قلب خودت جا بدهی و همه را حركت بدهی، نه فقط اختصاص به این امت و همه امتها داشته باشد، أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ‌ الشرح، ١ وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ‌ الشرح، ٢ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ‌ الشرح، ٣، آن ثقل و بار تو را ما برداشتیم.

 به یاد روز اول بیفت و و وجدك، فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ الضحی، ٩، ها! تو خودت یتیم بودی حالا كه اینطور است پس هر وقت یك یتیمی را می‌بینی رویت را ترش نكن، وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ الضحی، ١٠، هر سوال‌كننده و درخواست‌كننده را كه می‌بینی از خودت مران، تو خودت همین بودی، یادت رفته است؟ تو خودت یتیم نبودی به دنیا آمدی؟ سه ماه قبل از اینكه پیغمبر به دنیا بیاید پدرش را از دست می‌دهد، شش ماهه بود حضرت آمنه، كه حضرت عبداللَه به رحمت خدا رفت. ها؟ حالا كه اینطور است آن سوال و درخواست مردم كه جنبه‌ی فقر و عبودیت را دارد، این را همیشه در نظر داشته باش كه تو همین هستی، تو پیغمبر هستی ولی تو همان روز اولی، روز اول را كنار نگذاشتی، تامل می‌فرمایید در صحبت، پیغمبر تا وقتی كه از این دنیا رفت آن روز اولش بود، او را همیشه با خودش داشت، در تمام مدت غار حراء در خودش داشت، در تمام مدت مكه در خودش داشت، در تمام مدت مدینه در خودش داشت، در همه‌ی فراز و نشیب‌ها آن روز اول را داشت، برای همین هم تا آخر پیغمبر ماند دیگر، خب ماند، كسی كه آن روز اول را همیشه در خود داشته باشد همیشه سربلند است، همیشه روسفید است، این را می‌گویند مراقبه.

 حالا ما می‌توانیم به همین مرتبه برسیم، لذا هیچ نباید مایوس باشیم، همان پیغمبری كه آمده تعهد و مسئولیت رسیدن ما را به آن مرتبه خودش انجام داده، شما بیا من می‌رسانم، شما حرف گوش بده بقیه‌اش با من، شما خودت را بگذار كنار، آنوقت خواهی دید چه مسائلی اتفاق خواهد افتاد، انشاللَه.

 خب حالا ببینیم كه این كاغذهایی كه در اینجا هست به این سوالات و مطالب دوستان تا چه حد می‌توانیم پاسخگو باشیم.

 سؤال: بعد از نماز نافله‌ی شب ذكر تسبیح حضرت زهراء چگونه می‌باشد؟

 جواب: تسبیح حضرت زهرا اشكال ندارد گفتنش به قصد ثواب، ولكن موردش برای بعد از نمازهای واجب است.

 سؤال: بنده بعضی اوقات چشمم باز می‌شود و چیزهایی را می‌بینم و كمی می‌ترسم آیا در این مورد مطلبی هست انجام بدهم یا نه؟

 جواب: باید دید كه چه مسائلی است؟ چون فرق می‌كند. مسائل مشاهدات متفاوت است، آیا مشاهدات، مشاهدات نورانی است یا به چه شكلی هست و از نقطه‌ی نظر كیفیت رنگ و تلون و ....، آنها هم تفاوت می‌كند البته ممكن است بسیاری از اینها توهمات باشد، توهماتی كه نفس در موقع خواب در عالم مثال با آن توهمات درگیر است منتهی انسان اطلاع ندارد همین كه انسان از خواب بیدار

 می‌شود بدون اینكه آن خواب به نظرش بیاید ادامه‌اش را به صورت توهمات می‌بیند، اینها مسائل مهمی نیست. باید مراقبه را انسان بیشتر كند، به آنچه را كه بزرگان فرمودند عمل بكند، این مطالب منتفی می‌شود.

 سؤال: پسری دارم بیست و هشت ساله بچه‌ی خوبی است ولی نمازش را چند سالی است كه ترك كرده به خاطر یك مسئله ناموفق، با او صحبت كردیم افاقه نكرد و می‌گوید چرا خدا این كار را با من كرد؟ هر چقدر می‌گوییم كه لطف خدا بودو مصلحت ....

 جواب: عرض كنم خب بالاخره باید بدانند كه مصالحی را كه خداوند برای ما در نظر گرفته است آن مصالح بسیار بالاتر است از اینكه این عقل ناقص ما بتواند به آن دسترسی پیدا بكند. بنده به سهم خودم عرض می‌كنم، در دوران زندگی خودم خیلی مطالب و توقعاتی داشتم و مطالبی در ذهن و خیال خود كه تصور می‌كردم موجب ترقی من هست و موجب رشد، و به آنها نتوانستم دسترسی پیدا كنم و الان متوجه می‌شوم كه هیچ كدام از آنها به صلاح خود بنده نبوده است البته نه در این مورد كه مورد ازدواج باشد، موارد دیگری بوده كه ما نمی‌دانیم اطلاع نداریم، از قضایا و از حوادث و آن مصالح پروردگار خبر نداریم، و خیال می‌كنیم كه آنچه را كه ما تصور می‌كنیم، آن همان قسم انجام خواهد شد و بنده تعجب می‌كنم از بعضی از افراد كه چطور با این همه مطالب و آنچه را كه شنیدند از ما، چطور اینگونه مطالب آنها را به زمین می‌زند و به زمین زده است كه راه خود را گم كردند و همه چیز را به دست فراموشی سپردند.

 سؤال: بنده بدترین خصوصیتم حسادت می‌باشد كه بعد از ازدواجم به وجود آمد و دلیلش رفتار شوهرم نسبت به افراد و توجه بیش از حد شوهرم نسبت به مرد و زن باعث شده است كه حسادت من تحریك شود و این باعث آزردگی خاطرم می‌شود. دیگر اینكه بسیار می‌ترسم در این راهی كه وارد شده‌ام گمراه شوم و شیطان مرا گمراه كند زیرا من سه ماه است كه نماز می‌خوانم، حجاب كامل دارم و دیگر كارها را انجام می‌دهم و این كار خانواده و اطرافیانم را شوكه كرده و من را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

 جواب: عرض كنم حضورتان كه بالاخره این مسئله خب یك مسئله‌ی طبیعی است كه انسان به واسطه بعضی از توقعات یا انتظارات خودش وقتی كه ببیند خلاف آن توقع و انتظار پیدا شده طبعا متأثر می‌شود و در او این مسئله بی‌تاثیر نیست، ما نمی‌توانیم انكار كنیم و گاهی اوقات هم مطلب، مطلب مشكلی است، هضمش مشكل است. ولی باید این مطلب را انساندر نظر داشته باشد كه بالاخره ما در

 این دنیا نمی‌توانیم خودمان را از مسائل جدا كنیم نمی‌توانیم ما یك زندگی و دنیای ایده‌آل، از هر جهتی برای خود تامین كنیم، یك جا را می‌گیریم یك جای دیگرش می‌لنگد، آنجا را درست كنیم جای دیگرش چیز می‌شود و بهترین موقعیت این است كه انسان بتواند با رفتار و كردار خودش جلوی كارهای دیگران رابگیردیا تقلیل بدهد، و این را هم در نظر داشته باشد كه خب بالاخره اگر یك مسئله‌ی‌خلافِ توقعی مشاهده می‌كند این دیگر نباید تصور كند كه حالا آسمان به زمین آمد! نه! بالاخره زندگی است دیگر، در یك جای زندگی یك جایش نقصان است و خود بنده كه خب ارتباط بسیار زیادی با خیلی از خانواده‌ها، صدها خانواده و اینها دارم، تابحال ندیدم موردی، خیلی به ندرت، كه یك زندگی باشد كه هیچگونه درش فكر و خیال نباشد، بالاخره یك جا، حالا یا این یا آن، یك نقصان و یك ضعف‌هایی مشاهده می‌شود و باید انسان به خود تلقین كند كه وضعیت و ارتباط خودش را داشته باشد و تا جایی كه می‌تواند خود را از معرض قرار گرفتن این اموری كه موجب تشویش خاطر است دور نگه دارد، تا وقتی انسان یك چیز نبیند دلیل ندارد هی تفحص كند، بسیاری از این ناراحتی‌ها و وسوسه‌ها و مسائلی كه پیدا می‌شود مقصرش خود ما هستیم، بیخود و بی‌جهت می‌رویم یك قضیه را كنكاش می‌كنیم، و این كنكاش كردن برای ما ذهنیت ایجاد می‌كند، گرچه اصلا نباشد، اینی كه بنده عرض می‌كنم چون در ارتباط با بسیاری از مسائل [قرار دارم.] و گاهی از اوقات اصلا شیطان وسوسه می‌كند، حالا آن طرف قصد هم ندارد، می‌گوید نه اصلا تو قصد داشتی، می‌گوید بابا تو كه در قلب من نبودی، در قصد و فكر من كه نبودی، می‌گوید نه! مسئله به این نحوه و به این كیفیت است یا حداقل درصدش پایینتر است و اینها.

 انسان خوب است [از تجربه دیگران استفاده كند] خیلی‌ها این تجربه را كردند كه گاهی از اوقات انسان از یك مرتبه‌ای كه ممكن است آن مرتبه برای او مسئله‌ساز باشد از آن مرتبه رد می‌شود و بعد آن مسئله هم می‌گذرد و آن به دست فراموشی سپرده می‌شود و هیچ اثری هم از خودش باقی نمی‌گذارد و اصلا خود حال و هوا عوض می‌شود. حالا اگر انسان در آن مرتبه بیاید بایستد و همان مرتبه و موقف و مقطع را بخواهد درش كنكاش كند همان تبدیل می‌شود به یك مسئله، این دیگر او را رها نمی‌كند. لذا ما دستور داریم كه كنكاش در كار دیگری نباید بكنیم و این دستور اختصاص به افراد عادی ندارد، نسبت به زن و شوهر هم [هست‌]، حتی نسبت به زن و شوهر، دلیل ندارد فرض بكنید كه شوهر حالا یك ساعت دیر آمده این زن بلند شود بگوید كجا بودی؟ تلفن بزند به این موبایلش، حالا اگر موبایل خراب باشد یا ارتباط برقرار نشود كه دیگر واویلا! حتما خاموش كردی! نمی‌دانم فلان و از این بساطی كه ....!، خب نتوانسته، نشده، برویم دنبال كارمان بعد هم آن یك ساعت [بعد] می‌آید، حالا

 دیگر بیا دنبال این، این چی بوده؟ آن چی بوده؟ خب تمام شد، یعنی قضیه تمام می‌شود. پافشاری كردن این كه حالا یك مقداری می‌خواهم بیشتر این قضیه را توضیح دهم این است كه خیلی از خانواده‌ها مبتلا هستند، بسیاری از افراد كه با بنده، خب نامه دارند، نامه می‌نویسند، فلان و این مشكل، مشكلی است كه شاید شامل بسیاری از افراد بشود كه خود این تضییقاتی كه ممكن است ما ایجاد بكنیم و خود این پافشاری‌هایی كه ممكن است ما در اینگونه مسائل ایجاد كنیم نتیجه‌ی عكس می‌دهد، اصلا نتیجه‌ی عكس می‌دهد یعنی خواهی نخواهی آن فرد مقابل یا اینكه از آن اول می‌آید موضع می‌گیرد، یا مجبور به دروغگویی می‌شود و بعد به این دروغگویی عادت می‌كند و ما خودمان با دست خودمان یك فرد را دروغگو می‌كنیم كه بیاید توجیهات دروغی برای كارهای خودش انجام بدهد و در مآل هم دیده شده است كه مسئله تفاوتی نكرده، تفاوتی نكرده، پس بنابراین بهتر این است كه در اینگونه موارد انسان اصلا نسبت به مسئله توجهی نكند و آن كارها و مسائل را زیر سوال نبرد.

 بنده نمی‌خواهم عرض بكنم كه زن باید نسبت به كار شوهر به طور كلی بی‌تفاوت باشد، نه! اینطور نیست، زن و شوهر هر دو عضو یك خانه هستند و باید با هم نسبت به مسائل اشتراك مساعی داشته باشند و مطالب را با هم جلو ببرند، اما صحبت این است كه همانطوری كه امیرالمومنین علیه السلام فرمودند، اداره‌ی منزل به سه چیز است دو سوم آن اغماض و ندیدن و چشم‌بستن، یك سوم صبر كردن و نصیحت كردن، حالا ما می‌آییم از آن اول چشم را اینطوری باز می‌كنیم و قشنگ آن را می‌بریم جلو و كار نكرده را هم ما ....، خب این چه می‌شود نتیجه‌اش؟ این نتیجه‌اش این می‌شود كه خب طبعا هم واكنش‌هایی نشان داده می‌شود. نه، تا جایی كه ما می‌توانیم خود را با آن موقعیت شوهر وفق بدهیم چرا برای خودمان دردسر درست كنیم؟ چرا؟ وقتی ما می‌توانیم با شوهر مهربان باشیم خندان باشیم، در او علاقه و عشق ایجاد كنیم چرا او را سرد كنیم؟ یك ساعت پیش كجا بودی؟ من هر چی موبایلت را گرفتم نبودی؟ حتما خاموش كرده بودی؟ حتما فلان فلان ....، اوه! بابا مگر اینجا محكمه است؟

 بابا یك خرده آبی بیاور بگذار بخوریم، نمی‌دانم خسته هستیم، فلان بكنم، نیامده باید حساب و كتاب پس بدهی و فلان و این چیزها، این چی می‌شود؟ یك خرده می‌آید جا باز می‌كند، یك خرده ....، توقع دارد، وقتی كه این دید یك ساعت دیر كرده و این اصلا هم به روی خودش نیاورده و بعد با یك لیوان شربت از او پذیرایی كرده كه تابحال خدا قسمت بنده نكرده! و یا یك لیوان آب خنك، چی می‌شود یك دفعه؟ یك دفعه روحیه‌اش برمی‌گردد، یك دفعه حال و هوایش عوض می‌شود، می‌گوید

 من یك ساعت دیر كردم ببین نگاه كن این دارد از .....! اینها هم بوده‌ها و هست‌ها، بنده الان بسیاری از خانواده‌ها و مخدرات را می‌شناسم كه اینچنین عمل می‌كنند، و بسیار هم موفق و راضی و خوشبخت، بعد هم همینطوری بهشان گفتم رفتند عمل كردند و نتیجه گرفتند، اصلا دیگر به جای اینكه یك ساعت دیرتر بیاید دو ساعت زودتر می‌آید، خب وقتی كه شوهر ببیند با این برخورد زن روبرو شده، چدن كه نیست بالاخره آدم است قلب دارد، احساس دارد نمی‌دانم چی دارد، حالا تك و توك یكی پیدا شود كه نسبت به این مسائل بی‌تفاوت باشد آن هم انسان باز می‌تواند بالاخره بعد از مرور زمان اینطور بشود. این آن چیزی است كه تجربه شده و انسان خوب است این تجربه را رعایت كند و از همه مهمتر، یك چیزی به شما بگویم، از همه مهمتر این نفع اولش به خود شما عاید می‌شود، اصلا شما به شوهرتان چی كار دارید؟ به شوهر ....، همینی كه شما می‌آیید و هیچی نمی‌گویید رفتید یك پله بالا، رفتید، گفتم به شما، سلوك ذكر گفتن نیست، مراقبه، این خودش چیه؟ همین كه شما به رویشان نیاوردید رفتید بالا، به آن چه كار دارید؟ شما پرونده‌ی خودتان را دارید او پرونده‌ی خودش را دارد شما را كه در قبر او دفن نمی‌كنند او را كه در قبر شما دفن نمی‌كنند، هر كسی پرونده‌ی خودش را دارد. در این دنیا چند صباحی ما هستیم و بعد در آن دنیا هر كسی باید برود دنبال كار خودش و دنبال حساب خودش.

 چرا از این موقعیتی كه برای ما پیدا می‌شود استفاده نكنیم؟ حالا اگر شوهر ما همیشه سر ساعت، به وقت گرینویچ، سر ساعت بیاید درِ منزل، در را بزند ما هنر نكردیم كاری نكردیم، در را باز می‌كنیم سلام علیكم! آمدی؟ بگذار بروم آشپزخانه غذا بیاورم، خب مسئله‌ای اتفاق نیفتاده كاری شما انجام ندادی چیزی پیش نیامده تا اینكه شما را رشد بدهد، مطلبی پیش نیامده تا اینكه شما ترقی كنی، پس بدانید این یكی از اسرار است كه حالا می‌گویم به شرطی كه شوهرها سوءاستفاده نكنند از همین الان دارم می‌گویم بعضی از این مسائلی كه اتفاق می‌افتد دست خداست، ممكن است حتی دست خود او هم نباشد، نسبت به مرد هم همینطور است‌ها، مطالبی ....، لذا گفتند كه باید با شیوه‌ی خاص مسئله را حل كرد، با رفاقت باید مسئله را حل كرد، با خنده باید حل كرد، با مزاح باید حل كرد، با خوشرویی باید حل كرد، هم بالا رفتی و هم جایگاه خودتان را بیشتر تثبیت كردید.

 تا اینكه بلند شوی خط و نشون! این دفعه اگر دو دقیقه به آن ساعت آمدی چه‌ها خواهم كرد و چه‌ها خواهم كرد خب او هم بلند می‌شود برای خودش نقشه می‌كشد و چه می‌كند و فلان می‌كند، امروز اینجا كار داشتم، فردا آنجا كار داشتم دیگر كم كم حالا بیا درستش كن و بعد هم نامه‌ها به حضرت آقا شروع می‌شود.

 سؤال: آقا من دنیا را دوست دارم خب عیبی ندارد دنیا را انسان دوست داشته باشد و نعمت‌های آن را هم از نوع خوبش در نفسم طلب می‌كنم و بعد استغفار می‌كنم، در كارها تدبیر می‌كنم و بعد استغفار می‌كنم، از آدمهایی كه به من بدی می‌كنند ناراحت می‌شوم و استغفار می‌كنم خب شما ظاهرا مثل اینكه همش در حال استغفار هستید خوب است انسان استغفار كند و تصور نكند كه حالا این دنیایی را كه خدا به انسان داده است این دنیا را انسان باید كنار بگذارد، انسان باید دنیا را هم از خدا ببیند، ها؟ انسان باید دنیا را هم از خدا ببیند، خود خدا گفته، مگر دستور بزرگان نیست كه انسان باید علاقه داشته باشد به زندگی خودش، علاقه داشته باشد به شوهر خودش، عشق بورزد به [شوهرش‌]، مگر دستور آنها نیست؟ مگر دستور بزرگان نیست كه باید مرد به زن خودش علاقه داشته باشد؟ مگر این علاقه علاقه‌ی شیطانی است؟ مگر این علاقه، علاقه‌ی نفسانی است، یكی آمده بود پیش مرحوم آقا، تازه ازدواج كرده بود، نامزد شده بود، خیلی متوحش شده بود، ناراحت و آمد بود پیش مرحوم آقا، الان هم حیات دارد بنده خدا، دیگر پیر است و خیلی ....، گفت آقا چند روز است اصلا من چیز هستم، خواب و فلان و چیز و اینها، ناراحتی فكر و خیال گرفته، ایشان گفتند آقا چی شده؟ گفت احساس می‌كنم دارد علاقه‌ام به زنم زیاد می‌شود، فرمودند مگر قرار بود كم شود؟ پس زن برای چی گرفتی؟ گفتند پس زن برای چی گرفتی؟ گفت خب خدا را چی كار كنم؟ ایشان گفتند هر چی بیشتر شود خدا بیشتر است، داشت اشتباه می‌كرد، خیال می‌كرد علاقه‌ی به زن یا علاقه‌ی به شوهر از آن طرف كم می‌كند، فرمودند به عكس است، هر چه بیشتر باشد علاقه‌ات به شوهرت، خدا بیشتر در تو نفوذ كرده است، تو باید علاقه‌ات را از چیزهای دیگر ببندی نه از شوهر، نه اززن، نه از بچه، اینها علاقه‌ی الهی است لذا می‌فرمودند بارها خودم شنیدم و كسان دیگر هم برای من نقل كردند از جمله رفیق صدیقمان دكتر سجادی كه ایشان پزشك چشم هست در جایی بودیم، ایشان به من گفت چیزی را كه من از پدر شما شنیدم و آن باعث شد كه زندگی ما بیش از پیش استحكام پیدا كند و از هم گسیختگیش جلوگیری شود این كلام بود كه در خانواده‌ای كه در آن خانواده عشق و علاقه‌ی مرد نسبت به زن و زن نسبت به شوهر مستحكم باشد آن خانواده جزو شیعیان امیر المومنین علیه السلام است گرچه آن خانواده یهودی باشد و در خانواده‌ی شیعه كه در آن خانواده قهر باشد، دلسردی باشد، كدورت باشد، حرف و نقل باشد، نقل و حدیث باشد، آن خانواده جزو شیعه‌ی امیر المومنین علیه السلام نخواهد بود، این كلام، كلام اولیاء الهی است و واقعیت مسئله هم همین است، انسان باید به آن سمت حركت بكند.

 خب مثل اینكه خیلی وقت گذشته، اینها هم همه در دست بنده همینطور مانده و دیگر هم دارد

 دیر می‌شود. حالا این را هم بگویم و انشاللَه دیگر طبق وعده‌های قبلی باز هم استمرار دارد می‌گویند حرفمرد یكی است ما هم از آن اول هی گفتیم زود، هی به تاخیر انداختیم حالا هم می‌گوییم دیگر با خداست كه كی دوباره توفیق پیدا كنیم، انشاللَه امیدواریم كه توفیق ما بیش از پیش باشد.

 سؤال: آن زمان كه شما مكه مشرف بودید بنده هممشرف بودم در هنگام زیارت آقا رسول اكرم هر چند شنیده بودم كه هیچ توجهی به آن دو تا نكن ولی مرتبا ذكر اللَهم العن اول ظالم ....، در زیارت عاشورا را داشتم، آیا این كار خوبی نبود؟

 جواب: بنده همانطوری كه عرض كردم الان هم همین را عرض می‌كنم كه باید در آنجا انسان اصلا توجه نداشته باشد، ببینید حالا كه خدا قسمت كرده چرا سهمیه‌مان كم باشد؟ حالا كه یك سفره‌ای پهن شده چرا ما كم از آن غذاها بهره ببریم؟ این بخل نیست؟ این خسارت نیست؟ آخه آن دو تا كی هستند كه آدم بخواهد در یك همچنین وضعیتی و در كنار یك همچنین ذات مقدس و اقدسی مثل رسول اللَه و حضرت فاطمه زهرا، اصلا [آن دوتا را] به حساب بیاورد؟ شده تابحال شما زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شوید و هارون را كه در همان جا دفن است به ذهنتان بیاورید؟ من كه تابحال نشده، مگر اینكه اینهایی كه در حرم راه می‌روند و می‌گویند كه بر آنجا صلوات و بر آنجا بیش باد، به هارون می‌گویند كه لعنت، وگرنه اگر چیز نباشد ....، وقتی آدم وارد حرم امام رضا علیه السلام می‌شود تمام شد، امام رضا، دیگر هیچی، امام رضا، اصلا نباید [به غیر امام رضا فكر كرد] به اعتقاد بنده این اهانت است، این اهانت است كه انسان وارد منزل یك بزرگی می‌شود و غیر او را به نفس و ذهن خود می‌آورد، آدم می‌تواند برود بیرون هزار دفعه لعن كند، اللَهم العن این، آن، فلان، هر كسی، چرا در آنجا؟ چرا در یك همچنین فضایی؟ در آنجا چیزی غیر از رسول اللَه نباید در دل باشد، چیزی اصلا نباید وجود داشته باشد.

 من یك وقتی مشرف بودم در فصل حج، شب بود كه رفته بودم برای زیارت، داشتم زیارت می‌كردم یك مقداری هم فاصله داشتم نمی‌توانستم دیگر جلوی ضریح بروم آنقدر جمعیت بود كه از فاصله‌ی بیست متری، این را هم بدانید رفقا! من هیچ وقت برای زیارت سعی نكردم كه فشار بدهم جمعیت را، خودم را به اذیت بیندازم و حتما جای خاص نماز بخوانم، نه، می‌روم می‌بینم اگر بود بود نبود می‌روم عقبتر، نبود می‌روم عقب‌تر، و یكی می‌بینم تفاوتی ندارد، چه دلیلی دارد انسان باید با مشت و لقد و فشار و اینها بخواهد كه حتما فرض كنید كه در بین منبر و بین قبر و اینها باشد، جا پیدا كرد كرد، نكرد، یكی است، آنها كه از دل انسان خبر دارند، آنها كه ....! گاهی اوقات می‌شود بنده به زیارت امام‌

 رضا علیه السلام مشرف می‌شوم، می‌روم بالا سر می‌بینم جا برای نماز نیست یك خرده دورتر نیست، می‌روم مسجد گوهرشاد می‌خوانم، مسجد گوهرشاد، نماز زیارت را می‌روم آنجا می‌خوانم، اگر دعایی هست می‌روم آنجا می‌خوانم و هیچ فرقی نمی‌بینم، انگار بالای سر كنار قبر مطهر نشستم، تفاوت نمی‌كند، یكی است، مسئله یكی است، باید انسان در جایی كه نماز می‌خواند احساس امنیت كند، احساس راحتی كند، بفهمد چی دارد می‌گوید، نه اینكه این یكی او را هل بدهد این یكی را لقد در سرش بزند، آن یكی فلان ....، آن كه دیگر نماز نیست.

 داشتم من زیارت می‌كردم یك دفعه دیدم دو نفر آمدند و شروع كردند به تركی یك چیزی گفتن، من هم گفتم من تركی نمی‌دانم، بعد تغییر لهجه دادند، برای تركیه بودند و شروع كردم باهاشون صحبت كردن، و گفتند كه این دو تا خلیفه كه در اینجا دفن هستند جایشان كجاست؟ گفتم كه پس بیایید برویم یك جا بنشینیم، رفتیم یك كناری نشستیم خیلی آدمهای بافهمی بودند، استاد دانشگاه بودند در تركیه یكی جراح قلب بود و یكیشان هم جراح مغز و اعصاب و اینها بود، رفتیم كنار مسجد النبی نشستیم شروع كردم برای آن صحبت كردن، اول قشنگ مسئله را برای آنها توضیح دادم، گفتم كه می‌دانید اینها چه كسانی هستند؟ اینها همانهایی هستند كه دختر پیغمبر را كشتند، اول تكلیفشان را تعیین كردم، اینها همانهایی هستندكه دختر پیغمبر را كشتند و خلافت امیر المومنین را غصب كردند، چه كردند ...! گفتند آقا اینها را ما اصلا نمی‌دانستیم، اصلا به ما نمی‌گفتند اینها را! گفتم نه! شما بدانید، شما الان بروید در كتابخانه‌ی سلیمانیه چون بنده خودم آنجا رفتم كتابهای اهل تسنن و تاریخش در آنجا هست بروید در آنجا و بگویید چون خب بالاخره اینها نمی‌توانستند چون زبان اینها همان زبان حروف لاتین و اینها هست خب عربی نمی‌توانستند چیز كنند، گفتم بروید تا برایتان [روشن شود] خودتان بروید مطالعه كنید، خودتان بروید مسئله را دربیاورید و اینها، وقتی كه مسئله تمام شد. گفتم شما كه آمدید در اینجا، در مدینه به قصد چی آمدید؟ به قصد زیارت پیغمبر آمدید یا به قصد زیارت خلفا آمدید؟ نشستند یك فكر كردند، گفتند راست می‌گویی، ما به قصد زیارت ..... بعد رو كردند خودشان، پس ما اشتباه كردیم از شما سوال كردیم، ببینید چقدر بافهم؟ نور دارند می‌گیرند، حالا سنی است كه سنی است، ولی نیست دلش صاف است خب می‌گیرد. گفت ما اشتباه كردیم كه از شما سوال كردیم، گفتم بله! هر وقت آمدی در اینجا فقط باید توجه‌ات به پیغمبر باشد، آن اصل باشد، گفتم خود من هم همینطور هستم، هر وقت می‌آیم توجه‌ام به این است.

 شنیدم از مرحوم آقای حداد كه داشتند بامرحوم آقا صحبت می‌كردند، ایشان می‌فرمودند وقتی من‌

 وارد حرم رسول اللَه می‌شوم یك مرتبه عظمت حضرت زهراء سلام اللَه علیها تمام وجود مرا می‌گیرد در مشتش و من دیگر قدرت تكلم ندارم، تا وقتی كه از حرم بیایند بیرون، این اولیاء خدا اینطوری می‌رفتند زیارت می‌كردند، عمر كیست؟ ابوبكر كیست؟ كه حالا بلند شود آدم در یك همچنین فضایی در یك همچنین موقعیتی خودش را بیاورد پایین، بیاورد پایین؟!

 یكی از منبری‌های معروف بود در زمان سابق كه فوت كرده، مرحوم آقا هم دعوتش می‌كردند، دهه‌ی عاشورا اینها دعوتش می‌كردند، صبح‌ها و اینها، می‌آمدند خیلی معروف بود بسیار فاضل هم بود، فاضل بود و درس‌خوانده بود، اهل اطلاع بود، یك دفعه ما نشسته بودیم در منزلش، رفته بودیم با مرحوم آقا در منزلش، من می‌خواهم این را بگویم كه شماببینید رهنمودهای دیگران در چه سطحی هست و ارائه‌ی مطالب آنها و ارائه‌ی مطالب اولیاء خدا، ببینید چه اختلافی دارد؟ ایشان از مكه برگشته بودند، با مرحوم آقا رفتیم برای دیدن كه در ضمن هم دعوت كنند برای دهه‌ی عاشورا، صبح‌ها، كه برای دهه‌ی عاشورا بیایند مسجد، مسجد قائم برای منبر، صحبت شد البته یكی در آنجا نشسته بود گفت كه خب انشاللَه حرم پیغمبر و فلان ....؟ گفت بله! رفتیم زیارت كردیم ولی یك مسئله هر دفعه كه من می‌رفتم موجب اذیت منمی‌شد و حالم را به هم می‌زد و این دو تا اسمی آورد حالا بنده نمی‌آورم این دو تا فلانی كه در اینجا نمی‌دانم خوابیده بودند وقتی كه من می‌رفتم چنان وضع من را به هم می‌زد كه اصلا حال زیارت پیغمبر را از من می‌گرفت، ا ا ا! عجب! خب این زیارت شد؟ حال زیارت پیغمبر را از من می‌گرفت! یعنی انسان اینقدر باید خودش را بیاورد پایین؟ اینقدر انسان باید از مسائل دور باشد؟ كه به یك همچنین توفیق عظیمی كه خدا قسمتش كرده پشت پا بزند كه این دو تا فلان اینجا خوابیدند! خب خوابیدند كه خوابیدند! شما نباید اصلا به این مسئله فكر كنید، نباید اصلا به این قضیه توجه كنید، اینها چیزهایی است كه آن خصوصیات را از انسان می‌گیرد و انسان را از رسیدن به آن فیض اعظم بازمی‌دارد.

 خلاصه، بزرگان برای ما افق‌هایی را روشن و باز كردند كه باید ما تا قیامت سر به سجده بگذاریم، این مطالب در جاهای دیگر نیست، و به این صورت نیست، آنها آمدند و مسائلی را برای ما باز كردند. چرا؟ چون قرار است كه انسان به آنجا برسد، وقتی بنده از مرحوم آقا می‌شنوم كه می‌فرمایند نوشتم در بعضی از همین كتابها و اینها نمی‌دانم در [كجا ]، من برای شاگردان خودم به كمتر از سلمان قناعت نمی‌كنم، به كمتر از سلمان! سلمانی كه ده درجه‌ی ایمان را طی كرده بود، سلمانی كه نزدیكترین خلائق بعد از امیرالمومنین علیه السلام به پیغمبر بود، سلمانی كه امیرالمومنین درباره او می‌فرماید و همینطور امام باقر علیه السلام، دریایی است كه انتها ندارد، قعر ندارد، آنوقت مرحوم آقا می‌فرمودند من برای‌

 شاگردانم به كمتر از سلمان قناعت نمی‌كنم! حالا ببینید خودشان كجا بودند؟ یك همچنین مكتبی، یك همچنین مسیری یك همچنین مطالبی را در اختیار ما گذاشتند.

 خب، گر گدا كاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟ دیگر تقصیر خود ما باید باشد، حالا بنده خودم را می‌گویم كه ما به آن مطالب باید بیشتر توجه كنیم آن مسائل را باید همیشه مد نظر قرار بدهیم تا اینكه الطاف الهی و دست ولایت همیشه شامل حال ما واقع شود.

 انشاللَه اینها هم برای مرتبه‌ی دیگر كه خدمت دوستان رسیدیم، انشاللَه به حول و توفیق الهی، انشاللَه در خدمت رفقا خواهیم بود.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد